

قانون الصور

محمد تقی دانش‌پژوه

۲ - رسم الخط منظوم رفیقی نوشته ۱۸۱۷ (۳۶ ص، ش ۴ ق ف ۹۷) .

۳ - در فهرست نسخه‌های فارسی و اردو و عربی کتابخانه دانشگاه دکن از حبیب‌الله و صدیق حسن، چاپ ۱۹۶۶ در دکن در ص ۳۳۳ یاد شده است از :

رساله وضع نسخ و تعلیق از « میرعلی کاتب مجنون » نستعلیق‌نویس مشهور که در دربار عبدالله خان اوزبک میزیست و در ۹۴۶ (۱۵۳۹) برگزیده است (ریو ۵۳۱) او می‌نویسد که مجنون مؤلف دو رساله منظوم دیگریست : یکی رسم الخط که در ۹۴۱ (۱۵۳۴) بنام سلطان مظفر شامزاده اوزبک ساخته است (Add 2613 ریو ۹۳۱) دیگری خط و سواد (ابوواف ش ۱۶۲۳) چنین است آغاز رساله وضع نسخ و تعلیق :

از واضع اصل و نسخ و تعلیق بشنو سخنی ز روی تحقیق پیدا است که این رساله همان آداب خط مجنون رفیقی است که نگارنده که در ش ۷ - ۸۶ ص ۳۶ ش ۱۶ همین مجله آنرا شناسانده‌ام و نام مؤلف آن میرعلی نیست .

۴ - ابوواف در فهرست بنگال (۲ : ۴۳۱ ش ۶۳۵) از اداه الکاتب عبدالله بن حسن بن ابراهیم بن حسین خودیزی دامغانی یاد کرده و گفته است که این رساله درباره مرکب سازی است بروش سلطان علی مشهدی و مجنون رفیقی و او در هند و گویا در زمان اکبر شاه میزیست است . وی میگوید که چون در هند مرکب خوب شایسته برای نوشتن پیدا نمیشود من این رساله را ساختم .

او در همین فهرست (۲ : ۴۳۲ ش ۶۳۸) از رساله منظوم در علم خط سلطان علی مشهدی که در ۹۲۰ ساخته است یاد نموده است .

در شماره ۷ - ۸۶ همین مجله فهرستی کوتاه از رساله‌های مربوط به خوشنویسی و خوشنویسان و نقاشان نوشته‌ام اینک رساله منظوم قانون الصور صدیقی افشار کتابدار را نشر می‌دهم . از این رساله آ. یو. قاضی‌اف در Problemui Vostokovedeniye (همان Naridoui Azii i Afriki کنونی) در ش ۱ (۴) ص ۱۲۷ - ۱۲۹ در سال ۱۹۵۹ به عنوان « مینیاتورهای صادق‌یک افشار و رساله‌اش درباره نقاشی » بحث کرده است (ابندکسی ایلامیکوس ۳ : ۷۳ ش ۱۹۹۵ - سیلیوگرافیا ایرا ش ۳۱۵ ش ۷۶۹) .

چون این مجله در دسترس همگان نیست بهتر این‌دانستم که آنرا در این مجله نشر دهم . پیش از بحث از صادق و رساله او از چند نکته مربوط به مقاله شماره پیش یاد می‌کنیم .

۱ - رساله فی علم الکتابه ابوحیان توحیدی که پس از السیفه او و پیش از رساله الحیاه هبو در « ظک رسائل لابی حیان التوحیدی » با تحقیق ابراهیم گیلانی در دمشق سال ۱۹۵۱ نشر شده است از رهگذر فن خط بسیار سودمند است و نکته‌هایی هم در تاریخ خوشنویسان دارد . گیلانی در دیباچه فرانسۀ خود هم از ابوحیان بحث کرده و هم نکاتی ارزنده آورده است .

۲ - اقبال آشتیانی درباره سلطان علی مشهدی و منظومه او گفتاری بسیار سودمند دارد که در مجله ادبیات تهران (۵۰ : ۸۷) دیده میشود .

۳ - در « مخطوطات فارسی انجمن ترقی اردو » (فارسی - عربی) از سید سرفراز علی رضوی ، چاپ کراچی در ۱۳۴۶ ، یاد شده است از :

۱ - رساله خطاطی منظوم تألیف ۹۲۰ که باید از سلطان علی مشهدی باشد (۱۲ ص ، ش ۴ ق ف ۹۶) .

هنر و مردم

سرگنشت صادقی در دیباچه مجمع الخواص و الذریعة (۵۸۱: ۹) و فرهنگ سخنوران (۳۲۴) و مجله ارمغان (۱۲: ۱ ص ۱۵ - ۲۱) در گفتار محمدعلی خان تربیت در ۱۳۱۰ و در جای دیگر (۳ ص ۱۸۵ - ۱۹۹) در گفتار امیرخیزی در همین سال و «دانشمندان آذربایجان» (ص ۲۱۲) آمده است. کلمات هوارت (ص ۳۳۲) از او همان یاد کرده است.

اوشاگرد مظفرعلی نقاش تربتی فرزند حیدرعلی خواهر - زاده استاد بهزاد است. مظفر بهندین هنر آراسته بوده ولی بختی خوش نداشته است. پادشاه او را بر بهزاد برتری می‌نهاد و در قطعه باو فرموده است که عنوان «نقاش شاهی» بنویسد. او خوشنویس خفی و جلی و شطرنج باز و روغن کار و شاعر هم بوده و مرقعی نیز ساخته است. مظفرعلی خواهرزاده رستم علی استاد نستعلیق بوده و پدرش از شاگردان خوب بهزاد بشمار می‌آمده است. مردم مظفرعلی را مانند بهزاد میدانستند، و او از هنرمندان روزگار تهماسب بوده و تصویرهای دولت خانه همایون و مجلس ایوان چهل ستون از او است.

(گلستان هنر ترجمه انگلیسی ص ۱۸۶ و ۱۹۱ - مناقب هنروران ص ۵۴ - فرهنگ سخنوران ص ۵۴۸ - ذریعه ۹: ۱۰۶۰ - خوشنویسان بیانی ص ۹۱۲ - کلمات هوارت ۳۳۲ - عالم آرای عباسی ص ۱۷۴ - مجمع الخواص ش ۲۴۲).

بازی صادقی در ۱۰۱۰ در هفتاد سالگی کلیات خود را تدوین کرده و در دیباچه آن سرگنشت و فهرست آثار خویش را آورده است. نسخه‌ای از این کلیات دیوان او در جزوه مجموعه وقفی حاج محمدآقای نجفوانی در کتابخانه ملی تبریز (ش ۳۶۱۶ از سند ۱۱) هست و من از آن در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه (۴: ۲۹۶) یاد کرده‌ام. تربیت و امیرخیزی گویا همین نسخه را دیده بودند.

من در چاپ منظومه صادقی از نسخه تبریز که عکس آرا درست داشته‌ام بهره بردم از آقای یونسی رئیس کتابخانه ملی تبریز که همواره مرا مورد لطف بی‌دریغ خویش قرار می‌دهند و در این مورد هم در تهیه عکس این نسخه نهایت مرحمت را بذل فرمودند بی‌سپاسگزارم.

نسخه دیگری هم از آن در کتابخانه ملک در تهران هست (ش ۶۳۲۵/۴) که من نتوانستم از آن در این چاپ بهره ببرم. نسخه سوم آن در مجموعه‌ایست در دانشگاه تهران (ش ۷۳۹۵) که آن را هم زیر نظر داشته‌ام اگرچه اصل را همان نسخه تبریز قرار داده‌ام.

اینک وصف نسخه دانشگاه:

نسخه‌ایست به خط نستعلیق آقای باستانی راد، در سده ۱۴، جدول دربرخی از صفحات شکرگرف یا آبی، ۹۸ گی ۲۳×۱۴، ۱۵ تا ۱۸ ص ۱۶۷۷، کاغذ فرنگی جلد تیماج تریاکی ضربی مقوایی، ربعی (۴۳) دارای:

۱ - خسرو و شیرین یا فرهاد و شیرین یا ساقی‌نامه: میرسنجر محمد هاشم بن رفیع‌الدین حیدر طباطبائی معنایی کاشانی (۹۹۹ - ۱۰۲۱)، در ذریعه (۹: ۴۷۲ و ۱۹: ۱۶۶) از آن یاد شده و نسخه‌های آن در ملک (ش ۵۱۵۸) و دانشگاه (۴۸۶۴/۱۰۹) و آستان قدس (۷: ۵۹۵) هست (۱-۲۲ ر). چنین است عنوان آن:

فر السناجات، در رفتن به معراج گوید، در منقبت علی بن ابی طالب، نصیحت کردن مهین بانو شیرین را در حفظ ناموس، در تعریف شب، آغاز داستان خسرو و شیرین، در تعریف صبح گوید، مناجات در ختم داستان.

آغاز: الهی سینه‌ای درد آشنا ده
غم از هر دل که پستانی پسا ده
دلی خواهم تجلی را سزاوار
نه چون موسی که نارد تاب دیدار

انجام: به مظلومان زیر تیغ جلال
به حسرت‌های گوناگون فرهاد
که رشک طور گردان منزل را
نجات از تیه ظلمت ده دلم را

۲ - داستان بی‌گناه و شاه و یاز به نظم با عنوان «در تمثیل این معنی گوید» به وزن مثنوی (۲۲ - ۲۳ ر) این هم گویا از سنجر است.

۳ - ساقی‌نامه: سنجر کاشانی (۲۳ ر - ۲۴ پ) (ذریعه ۱۲: ۱۰۸ - نشریه ۱۰: ۳۲).

آغاز: گند چون شکار حمل آفتاب
شگونست در دست جام شراب
انجام: ما بیل الحق مروث گند
نظر چون به ترکیب وقوت کند

(ص ۳۲۵ - ۳۳۱ س ۶ میخانه چاپ دوم و ناقص است و گریه).

این نسخه از روی مجموعه‌ای بخط احمد حسینی لاریجانی مورخ ۱۱۹۴ نوشته شده و او در اینجا با عنوان معرره رباعی از خود آورده است:

از حجر تو ای دلبر جانی رفتم
با لشک عیان سوز نهانی رفتم
در بزم تو ای شمع شبستان امید
رفتم رفتم چنانکه دانی رفتم

۴ - گویا همان شرح حال که برداشتمندان آذربایجان (۲۱۳) یاد شده و از صادقی گنابدار است و به وزن مثنوی بوستان و مخزن الاسرار (ذریعه ۱۳: ۱۸۴ - دیباچه مجمع الخواص - ملک ۱/۶۳۲۵) پس از هفت بند کما هریک داستانی است عنوانهای حیل: اول و نانی و نالت و رایع می‌آید و میرسد به «در نصیحت» (۲۵ - ۳۹ ر).

آغاز : حاتم طی را جو جوانی گذشت
 عمر بدانگونه که دانی گذشت
 دست اجل دامن جانش گرفت -
 کشمکش مرگ میانش گرفت
 انجام : صادقی یش از این فسانه مگوی
 پس از این شاه را پند مپوی
 کان بریرا چه حاجت پندست
 ادب آموز صد غریمنست

۵ - «هجو ثالث» از صادقی کتابدار درهجو حیدری
 تبریزی در گذشته ۱۰۰۰ و رد لسان الغیب او که خود ردی است
 بر سهو اللسان شریف تبریزی در گذشته ۹۵۶ و هجو او و این
 هم خود غرده گیری است از ابیات لسانی شیرازی در گذشته
 ۹۴۰ ، صادقی در این رساله از شریف طرفداری کرده است .
 دیباجة منثوری دارد و پس ۶۵ بیت (۳۹۹ - ۴۲۲ پ) (ذریعه
 ۹ : ۲۷۱ و ۵۲۰ و ۹۴۲ و ۱۲ : ۲۶۶ و ۳۰۸ - ملك
 ۶۳۲۵/۳) .

آغاز : لله الحمد که ضمیر منیر خواصان بحر معانی و طولیان
 شکرستان سخن آینه است با صفا بلکه جامی است جهان نما .
 انجام : دوش چون صادقی متاع سخن
 به ترازوی فکر سنجیدم
 دیدم اشعار اهل نظم شریف
 طرز شعر ترا پسندیدم

۶ - حقییات از همان صادقی (۴۳ ر - ۴۹ پ) مانند
 رساله لذات معین استرآبادی خراسانی (ذریعه ۹ : ۱۰۷۵)
 در چهار فصل است و پانصد خط به تقریب :
 فصل ۱ - در آداب عشق و میل و یسبیل و هر و طریق اجمال
 فصل ۲ - در لوازم سفر و تدارک آن .
 فصل ۳ - در نادریات و کفاتیات و مخالات و بی فکریات .
 فصل ۴ - در ذکر فصول اربعه و سلوک آن و گذرانیدن
 اوقات و طلب یاران قابل اعتلاط .

(ذریعه ۹ : ۵۸۱ - دیباجة مجمع الخواص - دانشمندان
 آذربایجان ۲۱۳ - استوری ۱ : ۳۳۵ - ملك ۶۳۲۵/۲)
 آغاز : یارب زسختنهای هوس دورم دار
 و از حرف هوی به لطف هجورم دار
 هر چند به ناصواب گفتم سخنان
 از گفته ناصواب مذکورم دار

این چند کلمه معطایه انگیز لطایف آمیز که نفس ارباب
 عشرت و طبع اصحاب صحبت را به دستیاری کلمه «وصف العیش
 نصف العیش» حظ کامل و لذت شامل می بخشد زعفران زاریست
 که آب از جویبار چمنه بی سرانجامی خورده و گلستانه است
 از سرابستان خود کامی ایام هیچ مدانی آورده که درین ولا به امر
 عالی یاران لا ابالی و به اشاره رفیقان از خلل خالی آواره

سر کوچه عاشقی صادقی بقدر الماس و زهر مرتب ساخت و به چهار
 فصل و پانصد خط و به «حقییات» موسوم گردانید .
 انجام : زر از بهر خوردن بود ای پند
 برای نهادن چه سنگ و چه زر
 زر از بهر چیزی خریدن نکوست
 چه خواهی خریدن به از یار و دوست

تم الحقییات

۷ - سهو اللسانی که صادقی کتابدار به فارس مضار
 سخنوری شیخ فیضی اسناد نمود (۵۰ ر - ۵۶ پ) در آن تضمین
 شعرهای فیضی است . در دانشگاه نسخه دیگر هم از این درکشول
 ش ۳۷۴۹ هست و ناقص همچنین در ملك (۶۳۲۵/۵) .
 آغاز : بر رای رزین ارباب افغان و بر ضمیر منیر اصحاب
 امان مخفی و مستور نماد که درین ولا سحاب توجه خاطر . . .
 شیخ ابوالفیض المتخلص به فیضی . . . نظر رعایت برگشت
 زار احوال گوشه بی توشه خاک نشینان عراق باریده گرفته .

انجام : فیضی :
 مژه اوست که سر پنجه پنهان بر ناخت
 شوخ چشمی که به نظاره مگر آهویست
 نه صمیم سر اندیشه بدیسوار ابد
 گر غش رنگ بهر آینه ای زانو نیست

۸ - قانون المصور از صادقی کتابدار (۵۶ پ - ۶۳ ر)
 نسخه ای از آن در ملك (۶۳۲۵/۴) هست نزدیک ۲۲۵ بیت
 (دیباجة مجمع الخواص - ذریعه ۹ : ۵۸۱ و ۱۹ : ۲۹۰) .
 با عنوانهای : سبب نظم این رساله ، نصیحت فرزندان ،
 در منعت نقاشی و بستن قلم موی ، در گرفتن قلم ، در رنگ آمیزی ،
 در صفت شستن ، در حل طلا و هره ، تعریف صورت گری ،
 در صفت جانور سازی ، در بیان رنگ و روغن ، در آداب هره -
 پوش ، در قاعده رنگ رنگار ، روش رنگهای سریشی ، در ساختن
 لعلی ، در پختن روغن کمان .
 آغاز : هو المصور . قانون المصور .

سلاطین را در آغاز جوانی
 به خلعت صرف کردم زندگانی
 بدین قانون نوشتم صفحه بی چند
 به قانون المصور کردم نشانند
 انجام : ولی این کار در منزل نشاید
 مقامی دورتر از شهر باید
 قدتم قانون المصور .

۹ - هجوایات از همو (۶۳ پ - ۸۹ پ) دارای ترجیع بند
 « . . . نامه » پس دو منثوی درهجو و یک ترجیع بند درهجو
 هر سه بی عنوان (در نسخه) سپس عنوانهای : درهجو یکی از

خوشنویسان حکمی، هجو یکی از منافقان کوچک، ایضاً فی‌الجهاد، هجو هلاکی همدانی که او را به محمود پساغانی مانند کرده است با تخلص صادقی و نام هلاکی، سپس شیربایی در هجو سومی با عنوان «مذمت یکی از خوشنویسان حکمی» آنگاه عنوانهای: هجو کرشمه‌خواران، هجو یکی از وزرا که ترجیع‌بندیت با تخلص صادقی، قطعه هم در هجو، هجو ریش، جهت متولی شاه طور گفته، به میرزایی عالیشان نوشته شد با تخلص صادقی، یکی از زرگران نوشته شد، در رفع سوال یکی از شعرا نوشته شد، هم درین معنی گفته شد از شاعر، یکی از ساده‌خواران، در سفارش پهلوانی نوشته شد، یکی از شعرا نوشته شد، به حکیم رکنا نوشته شد، درخواست یکی از یاران نوشته شد، به پوستین‌دوزی نوشته شد، در موعظه گوید، یکی از منافقان نوشته شد، تضمین:

ای صادقی از قیمت کفیل و هنر اینست
در دهر بخواری ابدالدهر پمانی
بشکن قلم بخردی و صفحه بسوزان
بشنو که چمخوش گفت سخن دانه‌معانی
رومخترگی پیشه کن و مطربی آموز
تا داد خود از کھتر و مھتر بمانی

در جواب هجو یکی گفته شد، به میرزا محمدحسین نوشته شد، یکی از شعرا نوشته شد، به حضرت شیخ بهاء‌الدین نوشته شد با تخلص صادقی، در درخواست یکی از یاران نوشته شد، یکی از یاران نوشته شد، به حضرت اعتمادالدوله، هجو محمّدیك زراقی (ملك ۶/۶۳۲۵).
آغاز: هجویات:

... چنانکه خم نشود میل گردنش
بر سر اگر نهند کلاهی زهاوش
... که گر به بحر کنند جای خم شود
مانند ماهی که بود تنک می‌کش

شد بی سبب شو شکن بزم اتفاق
انجام: من که سر در خم کمند توام
بلکه دیرینه دردمند توام
نکنی بر مراد من کاری
بر ننداری ز خاطر من باری

۱۰ - منشاء ترکی و فارسی که به مللعات مشهورند از همان صادقی که در دانشمندان آذربایجان از آن یاد شده (۲۱۳) و نسخه کاملی از آن در ملک (۷/۶۳۲۵) هست. در نسخه مسا گزیده‌ای از آن است که تنها همان عنوانها است با یکی دوسطر از آغاز هر بندی (۹۰ ر - ۹۷ پ) چنین است عنوانها:
در اظهار بیساری نوشته شد هر خسته دل شکسته کیم دیباچه شرح حالین، هو الله الشافی... در اظهار کوفت غرضی نوشته

شد، در عذر چوب چینی خورین نوشته شد، یکی از خوانین نوشته شد، به خدمت ملازمان نواب همایون اشرف اعلی نوشته شد به نظم و نثر ترکی با نام صادقی کتابدار، یکی از خوانین، یکی از خاندان، در طلب یکی از شاهزاده‌ها، به نواب مشیرخان تکلو، به برادر طریقت راه ابوالقاسم سرمت، رقعه آخری با نام صادقی کتابدار، به یکی از ملازمان دفترخانه، به خدمت محمدقلی میرزا مخدوم‌زاده حاجم‌خان نوشته شد، به خدمت نواب کامران میرزا، یکی از یاران موافق خدمت پیر محمد استاجلو نوشته شد، به خدمت یکی از یاران، یکی از وزرا، شاعر صنعت، یکی از یاران موافق و نویسنده‌های مشفق، یکی از وزرا، عالی‌جاه، به اسم قاضی همایه، در عذر کوفت پای یکی از مظلومان که بفارسی است و چنین می‌انجامد: یارب دعای خسته دلان مستجاب باد، برب العباد، قدتم المنشات.
نسخه ملک ازین رساله‌ها و مثنویها از سده یازدهم است در کاغذ قرمه سمرقندی در ۷۸ برگ و مجموعه‌ایست دارای هفت اثر صادقی کتابدار.

قانون الصور

سلاطین را در آغاز جوانی
به خدمت صرف کردم زندگانی
شردم عار آیین دگر را
فرو نگذاشتم رسم پدر را
ولی گاهی ز طبع نکته زایم
بگویند دل رسیدی این ندایم
که از قرب سلاطین دوری اولی
ازین بزم هوس مهجوری اولی
مکن این نکته را از من فراموش

۱۰ - که تا باشی بی کسب و هنر کوش
که تا می‌توانی
که باشد بی هنر کم زندگانی
جو شد ذوق طلب بادل هم آغوش
به کلی کردم از خدمت فراموش
دلم را بخت و دولت رهنمون شد
بی کسب و هنر رغبت فرون شد
ولی شهباز طبع جرح پرواز
بهر میدی نمیشد چنگل انداز

۱۰ - بهر کاری که رغبت می‌فروشد
به پیش دیده آسان می‌نمودش
تمنای دلم این بود پیوست
که گیرد همت بهر آدم دست

کنم رخت هوس در کوی صورت
شوم معنی طلب از روی صورت
دلم را کز فن صورت خبر بود
بخود در راه معنی بی سیر بود
بود ظاهر به پیش مرد هنیار
که بی استاد گردد کار دشوار

۱۵۰ - بدیشان داد پیر عظم ارشاد
که باید برد اول ره با استاد
بآیین هوس می شد ز هر سو
دلم استاد بهزادی نسب جو
بغرخت هر کجا جویندگی هست
بعد جوینده را یابندگی هست
شد آخر هادیم روشن ضمیری
جراغ افروز را هم دستگیری
مروت پنه ای نیکو نهادی
فرید عصر نادر اوستادی

۲۰ - یکی از وارثان کلک بهزاد
ز شاگردی او بهزاد دلداد
در ایوان قلم بالانستنی
بآیین بصارت دور بینی
به چمنی چمنه خورشید دیدی
به موی هر دو عالم را کشیدی
خرمندی که چون کشتی قلم زن
عطار را زبان گشتی به احسن
شدی گرمورتی را چهره پرداز
توانستی شمرین سحر و اعجاز

۲۵ - به تمثال کسی کردی جو رغبت
چنانش ساختی کز اصل شویشت
نیارستی کسی فرقی نهادن
مگر از جنبش و از ایستادن
زرعتایی جو گشتی صورت آرای
هوس را پای لغزیدی بعد جای
به نقاشی جو سر دادی قلم را
نمودی نوبت دیگر ارم را
دلیری را جودادی صورت از قلم
تهور مومیایی جنتی از قلم

۳۰ - برنگ و روغنش هر که نظر بود
صفا را از حیا خون در جگر بود
بآیین غلامی مدتی چند
شدم در شیوه خدمت کمر بند

ره صورت گری چندان سپردم
که از صورت به معنی راه بردم
جو نام نامی آن پیر پرور
شدم برکنور این فن مظفر
ز لطف حق جو گردد شاه روحش
منور یاد روح پسر فتوحش
ز تصبیرات دنیائی جفا باد
غرق رحمت فیض بقا باد

سب نظم این رساله

یکی از دوستان آدمی خوی
که بر راه وفایش داشتم خوی
دلش را ذوق نقاشی زره برد
عناش را بدست شوق سپرد
شب و روز از خیال نقش صورت
ببغزودی گذورت بر گذورت

نه شب آرام و نبردوش قرار
نه جز نقش و صور مشغول کاری
شب و روز از روز جوانی
درآمد از دم آن یار جانی
دلم را مرهم داغ نهان شد
ز درج در چنین گوهر فشان شد
که ای مشهور علم ذوق فونی
خرد را کرده رایت رهنمونی
مرا شمع طلب شد رغبت افروز
که ذوقم می فراید روز بر روز

مرا زینگونه باشد کار دشوار
مرا زینسان تغافل شیوه و کار
۴۵ - بی پاداش منت داری من
مرتب ساز قانونی بدین فن
اگر این کار بی قانون نباشد
که باشد کز شما ممنون نباشد
کسی احوال فردا را نداند
غرض تفتیش کز ما باز ماند
جو بر ترتیب کارم ساخت مأمور
به عذر اینکه «المأمور مظلوم»

درین قانون نوشتم صفحه ای چند
به قانون الصور کردم نشانند
۵۰ - الهی این عروس حجله ناز
که کرد از خلوت خود جلوه آغاز

دهی قرب قبول خاص وعامش
کمی توقیع مقبولی بنامش

در نصیحت فرزند

مجنو تعلیم ز استادان تصویر
که از فرزند خود دارند تصویر
اگر فهمت کند سستی درین فن
بشاگردی گزایی تا بمردن
و گر گردی بآسایش تفهیم
حد گردد حجاب راه تعلیم

۵۵- بود مردی نه مرد ریش و دستار
که در قید حد باشد گرفتار
نمیگویم که خود هرزه سپرباش
ولی جویای مرد راهبر باش
اگر زانگونه استادی نیابی
ز قانون الصور رو بر تنابی
که آوردم بهر آیین و دانی
ترا بی مزد و منت اوستادی
نباشد صادقی را غیر ازین کام
که که گاهش بنیکویی بری نام
۶۰- همین دارم ز تو چشم دعائی
که هستی را نمی بینم بقائش

در صفت نقاشی و بستن قلم موی

شود چون شوق نقاشیت غالب
قلم بستن بود اصل مطالب
مخوان حرف هوس از نامه کسی
مکن عادت به طور خامه کسی
ز کاتب این صفت نیکو نباشد
که کلکش را کسی دیگر تراشد
قلم را مو دم سنجاب باید
ولی آن مو که با نرمی گراید

۶۵- به مقدار قلم از وی جدا کن
ز یکدیگر بزور شانه و اکن
بچین پهلوی هم زانگونه نیکو
که نبود زیر و بالا یکسر مو
درست آندم شود آن خامه پسته
که نگذاری درو سوی شکسته
چو داری از شکست مو اماتش
سه جا باید که بر بندی میاتش

۷۰- مکن در عقد سیم بست کاری
که از پر غاز آسایش بر آری
چو بر کف خامه آید غنچه وارث
دهد گلهای امیدی ز غارت

در گرفتن قلم

گره کاه قلم گیری مکن مشت
قلم را جایگه ساز از دو انگشت
سه دیگر ستون آن دو باید
که تحریر قلم سنجیده آید
بگاہ کار می باید دلیری
نمی باید قلم را سخت گیری

۷۵- ز شاشی چو خواهی کام یابی
گشایم بر تو از هر سوی بایی
اگر اعداد طبعت کار سازست
تصرف را درو دست درازست
ولی چون مفت نبود اصل این کار
چگونه زانکه دارد فرع بسیار
چنین کرد اوستادم رهنمایی
که هست اسلامی و دیگر ختایی
ز ابر و داغ اگر آگاه باشی
چو نیلوفر فرنگی خواه باشی

۸۰- مکن از بند رومی هم فراموش
کنی چون اسم هر یک جای در گوش
چو اصل کار دانستی برین کار
نگردد بر تو فرع کار بشوار
رقم سازی چو از هر اصل معلوم
مباری بایدت هم بر گنوم بوم
بگلهای مدور باش سر راست
که بر کارش سازی بی کم و کاست
بود با او که بی جان پسته آنها
ز پیچک کن قیاس رسانها
۸۵- بطرح کار مستجمل نباشی
ز جوش ریمان غافل نباشی

در رنگ آمیزی

به رنگ آمیز چون گردی هوسناک
بباید رنگهای شسته پاک
بند گریش خواهی ساخت و رکم
دورنگ عاشق و معشوق با هم

در طریق شستمان

کنون بوم طریق شستمانرا
نایم بر تو این راز نهانرا
دو طور شستمان نغزت و نیکو
یکی دم شوی دان دیگر میان شو
کنی کر غش بر رنگ شکفته

- ۹۰

مدار آیین دم شو را نهفته
بود بر عکس آن کر بوم کارت
بباید از میان شو دست بارت
از آن پس قید روغن کن به احسن
چو آوردی برون از قید روغن
بگیر از خشت بغدادی جلالت
بده از خشت و شو آنکه صفایت
به حل کاری بود زان پس مدارت
که حل کاریست اصل کار و بارت
ز حل کاری چو فارغ بال گردی
بباید کر جلا خوشحال گردی

- ۹۵

در حل طلا و قره

اگر از سیم و زر خواهد دلت حل
بدین منوال کردم مشکلت حل
که بتان از سریشم پاک بی غش
بخیشان و پس آنکه نه بر آتش
به صحنی کرده از چربی تمیزش
چو بگذارد بدن گرمی بریزش
ولی از پیش و کم بودن بیندیش
مکن هر قطره را یک ورق پیش

- ۱۰۰

ز ملح نیم سوده دانه ای چند
درو انداز و می مال ای خردمند
بخشکی دست مالیدن نتاید
چو از تری سوی خشکی گراید
سر انگشتان بآب گرم تر کن
برو افشان و از سردی حذر کن
زمان مالشی او ساعتی پیش
نباید بود ای مرد هنر گیش
ز صحنش چون بشتن شد حواله
سر آتش را بگیر اندر پیاله
گرفتی چون سراب ای مرد آگه
ازو تا نیم ساعت دست کوتاه
بباید داشت تا بر ته نشیند
کرو مرد هنرور کام بیند

هر و مردم

به کلی چون نشیند سیم با زر
نماند غیر آب صاف بر سر
زیر آتش اگر بسیار باشد
و گر نه آب هم در کار باشد
زیکو انك انك کارگر شو
به ملك کامیابی راه بر شو

تعریف صورت گری

- ۱۱۰ - اگر صورت گری باشد مرادت
بود پس آفرینش اوستادت
در این وادی تتبع سترا بیست
در رحمت بروی خود گشایست
کی از قید غلط آزاد باشد
اگر مانی و گر بهزاد باشد

در صفت جانور سازی

کنی کر جانور سازی اراده
ز گلگون تصرف شو پیاده
بیک سو از طریق پیش و کم باش
براه پیروی ثابت قدم باش
- ۱۱۵ - ز راه و رسم استادان مکش پای
بآیین تتبع راه پیما ی
مدان صاحب روش از صد یگدا
چو آیین آقا میر کسی را
مبادا ای در دریای حیرت
ندانی جانور سازی صورت
بگویم جانور سازی کدامت
چه سان و چند و هر یک را چه نامست
یکی سیم رخ و دیگر هست لژ در
هزبر و گاو گنج است ای برادر
ولی معلوم این فن بر سه قسم است

- ۱۲۰ - گرفت و گیر حملش نام و اسم است
شوی چون برگرفت و گیر راغب
درین وادی سه چیزت هست واجب
ز هستی جانورها دور باید
ستون دست و پا پیروز باید
شوی گر از دو جنگی نقش پرداز
نباید بر تن هم پنجه انداز
مبادا پنجه ای پیکار باشد
درین صورت مگر ناچار باشد

۱۲۵ - مکرر ساختن هم نیست مرغوب
ولی غیر مکرر هست مطلوب
مکرر گرچه سحرآمیز باشد
طبیعت را حلال انگیز باشد

ز کاغذ لقی متوغافل که یارست
بی رفع کدورت سازگارست
وگر روز تو بی گردوغبارست
ترا با قید کاغذ لقی چه کارست

در بیان رنگ و روغن

شوی گر رنگ و روغن را طلب کار
ترا پاکیزگی باید بنساجار
بود این هم دواصل ای یار جانی
بگویم تا به فکرت درسانی
یکی جسمی و دیگر قهره پوش است
ولی این کار نیش پرزنوش است
۱۳۰ - ازینها خواهی از کامت برآید
یکایک یا تو گویم آنچه باید
بباید بوم کارت را رسانی
بآیین بطانه تا بدانی
بطانه آستر کارست در باب
سریش است و سریشم گنج و دوشاب
ز جد آستر کاری درین فن
علاجت از سفیداست و روغن
مکرر بایدت کردن سفیداب
که تا گردد این کار نایاب
۱۳۵ - برو اکنون به راهی که خواهی
بکن هرنگ دل خواهی که خواهی

در آداب قهره پوش
۱۴۵ - وگر از قهره پوشت کام جویست
مدار بوم کارت بر نکویست
بکش روغن بنه بر آفتابش
ولی خشکی صبر از حد بتابش
چو گردد نیم خشک آور بهنجار
بچسان قهره اش یکدمت هموار
چو چسباندی و کردی خشک نیکو
زیبش دست و پا بگذار یکسو
کنون از رنگهای پاک بی عیب
کشم بر صفحه قهره لاریب

در قاعده رنگها

۱۵۰ - بود چون لاجوردی رنگ زنگار
ولی او را نباید ریخت یکبار
مکن زنگار ریزی بی تأمل
بکن از صبح تا پیشین تحمل
بریز آنگه بروی کار یکدمت
بمالی باجه خرگوش پیوست
چو گردد خشک از روغن جلاکن
صفای کار خود را بر ملاکن

در طریق رنگ جسمی

حرارت گر بود جسمی درین کار
بدل از قهره کاری یاد مگذار
به غیر از لاجوردی رنگها را
بروغن گیر و روق ده صفا را
برای لاجوردی بر رخ کار
کشی روغن ولی نه کم نه بسیار
زنی کم تا شود هموار و یکدمت
گذاری تا بلند او شود پست
۱۴۰ - برنگ آستر روغن هم آغوش
شود چون دیش با پای خرگوش
میان باب دگر روز دگر کن
ولی از گرد و از باران حذر کن
بروز سیم از روکش صفا ده
بچارم روز از روغن جلا ده

در روش رنگهای مریشی

۱۵۵ - بگیری آتش بهر طوری که دانی
شود ظاهر تر از راز نهانی
کشی گریستان ز اندازه بیرون
ولی شربیش باید به قانون
چو در رنگ تو باشد چاشنی کم
جدا گردد بگاہ خشکی از هم
وگر بسیار شد جوشش نماید
برین تقدیر باید آزمایند

رسد گرمست چربی بر رخ کار
 بشو با ازروت آبش بهنجار
 ۱۶۰ - بکش بر روی هم آن رنگ پیوست
 که گردد رنگ تو هموار یکدست
 منه ز افزونی و قلت بدل بار
 که گردد آخر کار تو هموار
 چو گردد غشک روغن کاریش کن
 ز کاغذ لقی ولی غمخوارش کن
 در این وادی که نبود از خطر پاک
 ترا بسا یاری طبع هوسناک

در رنگار ساختن
 بکن جامی دوگز در جای نمناک
 صفایح کن بتک لیک از می پاک
 بریز از سرکه ناصاف چندان
 که گردد صفحا دوسر که پنهان
 ۱۸۰ - در آن چاهش بنه یکم کم ویش
 بیوشان از کم ویشش میندیش
 پس از یکماه بنگر کان تمامی
 شود رنگار خاطر خواه نامی

در ساختن سفید آب و سرنج

بود مشکل به منزل راه بردن
 بخود سر راه هر منزل سپردن
 ۱۶۵ - کم چون با تو دارم حق یاری
 ز تعلیمت رفیقی سازگاری
 بگیر از سرب چندان که باید
 بدیکی از سفالینی که شاید
 بنه بر دیکدان دیک مقرر
 بکن آتش که گردد آب یکسر
 باهن که جهاش یکسان بیانشور
 چو خاکستر ز سیالی شود دور
 بسان سرمه گردد تیره خاکی
 فتد آتش درو از تابناکی
 ۱۷۰ - بنه سرپوش و محکم دار پیوند
 گشوده راه آتشگاه مپسند
 چو گردد سرمه باید بختن خوب
 بآب ملح شستن پاک و شرب خوب
 سه بارش چون بستی ای نکورای
 بنه نوشادر و با سرکه می ساید
 به عصب از وی نشادر پاک بستان
 بکن غشک و دگر می ساید با آن
 چو کردی شستن و سحش مکرر
 بپرداز از خلاصش بار دیگر
 ۱۷۵ - ز بعد آن خلاص او را بشو پاک
 که گردی از صفای او فرحناک
 بری گر بار دیگر در خلاصش
 بفرزای خلاصی در خلاصش
 چو فارغ بال گردی از دواش
 برون آید سرنج پاک می غش

در شجره ساختن

بست آور گریزنده سه و چار
 سه مقال دگر کبریت کن بار
 بسای اندر ملایه ساعتی بیش
 شود خاکستر تیره میندیش
 بنه در شیشه مطین و دلکش
 بیغروز از پسین تا شام آتش
 ۱۸۵ - چو گردد سرد بیرون آر و بنگر
 که شکر فی شود نیکو و احمر

در لعلی ساختن

ز رنگ لاک بستان نفرو خوش
 بنیکویی جدا گردان ز جوش
 بگیر از آب آشان پاک و بی غش
 بکن در دیک و آنکه نه بر آتش
 درو میریز رنگ لاک کم کم
 بآب ملح شستن پاک و شرب خوب
 چو خالی گشت لاک از رنگ بی شک
 ز لثه رسوده در وی ریز اندک
 ۱۹۰ - پس از ده جوش دیگر صاف کن پاک
 که دل از دیدنش گردد فرحناک
 ز صاف او شود لعلی پدیدار
 زمر باشد ز درد او نگهدار
 بگیر از سندروس پاک یکمن
 بضرپ تیشه فندق وار بشکن
 بدیکی نوکه در وی گجند آن بار
 بکن بر دیکدان آن دیک را بار

بگیر از چار جانب در گل آن دیک
 که تا گردن بگل گردد نهان دیک
 ۱۹۵ - کنار دیک را از خشت و از سنگ
 بر آور کر همه جانب شود تنگ
 ز بعد آن بیفروز آتش تیز
 ز تند و تیزی آتش مهریز
 بفسان دیک را ز انسان که حداد
 درون کوره آهن را و فولاد
 درون دیک گردد بر ستاره
 بیفکن سندروس و کن کناره
 دگر با کفچه آهن بیاشور
 مروتر دیک و خود را دار از دور
 ۲۰۰ - چو گردد سندروس آب یکسر
 بریز از روغن بزر ای برادر

درو زن سندروس اما بهنجار
 که در روغن فتد آتش یکبار
 و گر طغیان کند روغن ز آتش
 دمی از دیکدان آتش برون کش
 چو جوش چند دادی قطره ای زان
 چکان در آب اگر شد منعقد آن
 بود پخته و گرنه همچنانش
 بجوشان تا شود ظاهر نشانش
 ۲۰۵ - ولی این کار در منزل ننشاید
 مقامی دورتر از شهر باید
 تحت قانون الصور بتوفیق الملك الاکبر^۱

۱ - دانشگاه - قدم قانون الصور .

توضیح در باره رساله خط

احمد گلچین معانی
 مشهد

در شماره هشتاد و پنجم مجله گرامی هنر و مردم تحت عنوان: «رساله خط» شرحی بقلم فاضل ارجمند آقای پرویز اذکایی مندرج بود. حاکی از اینکه مجموعه شماره «۶۱۵۰» متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی مورخ رمضان ۱۱۰۰ هجری «شامل دوازده رساله است که مؤلف رساله های ۱ - ۱۰ صراحة آقارضا ذکر شده است. و هر چند که از نام مؤلف رساله های ۱۱ و ۱۲ - مقاله حاضر - ذکر نمی نشد. تحقیقاً باید از همو باشد».

و در معرفی آقارضا نوشته اند: «آقارضا الدین محمد بن حسن قزوینی - مرده سال ۱۰۹۶ - است».

آنگاه رساله یازدهم و بدنبال آن رساله دوازدهم را که تا آغاز «خط مشجر» بیشتر ندارد. با شرح لفات مسطور دلشته اند.

یکی ازین دوازده رساله (رساله دهم) که ده تایی آنرا ظاهراً کاتب نسخه بنام آقارضا

مذکور ثبت کرده است. «مجمع مختصر» تألیف وحیدی تبریزی قمری متوفی ۹۴۲ هجریست که خود ایشان متذکر شده. ولی بجای وحیدی «وحید» نوشته‌اند.
رساله‌های ۱۱ - ۱۲ نیز از آقازقی قزوینی نمیتواند باشد. چه مجموعه دیگری شامل شش رساله شماره (۲۴۵۹) در کتابخانه مجلس شورای ملی وجود دارد که تحریر حدود اواخر قرن نهم است. و در پایان رساله دوم آن (ص ۴۲) خطوط تازه‌تری نوشته شده است که تاریخ آنها ۹۰۸ و ۹۱۶ هجریست.

محتویات مجموعه مزبور بدین شرح است:

- ۱ - رساله فی معرفة التقویم (ص ۱ - ۲۰) تألیف خواجه نصیرالدین طوسی.
- ۲ - رساله فارسی هیات (ص ۲۱ - ۴۲) تألیف خواجه نصیرالدین طوسی.
- ۳ - رساله جمع مختصر در عروض و قافیه و صنایع شعری (ص ۴۳ - ۴۸) تألیف وحیدی تبریزی قمری.

۴ - فصل در بیان خط ترکی و سقناقی و اوهل و منجتر (ص ۸۵ - ۹۲).

۵ - در بیان کاغذ و رنگهای الوان (ص ۹۳ - ۱۰۳).

۶ - رساله در وفق اعداد (ص ۱۰۳) که چهارده سطر از آن هست و بقیه از میان رفته است. قسمت چهارم و پنجم این مجموعه همانست که با تقدیم و تأخیر و ناتمام در مجموعه شماره (۶۱۵۰) مطبوع بوده و اخیراً با مقدمه و حواشی جناب اذکایی در مجله هنر و مردم طبع رسیده است. از آنجا که مجموعه شماره (۲۴۵۹) با داشتن دو تاریخ مسلم (= ۹۰۸ و ۹۱۶ ه. ق) که مؤخر از تحریر متن است، حداقل دوست سال پیش از درگذشت آقازقی قزوینی نوشته شده است. بنابراین دو رساله مورد بحث نمیتواند از آقازقی مزبور باشد. مضافاً اینکه هریک از آن دو فقره فصلی از کتابی قدیمتر بوده که در آن مجموعه نقل شده است.

دلیل اینکه آن نسخه نیز منقول از نسخه قدیمتر بوده اینست که در مقدمه رساله پنجم مجموعه مزبور پس از ذکر رنگها آمده است که «... پس طریق هریک بنمودار بیان و عیان کرده میشود» و این خود میرساند که در نسخه اصل، رنگهای توصیف شده نمودار بوده، و مؤلف هر رنگی را که بیان کرده، عیان نیز کرده بوده است. ولی در دو نسخه مجلس رنگها نشان داده نشده است.

پس از این مقدمات، یادآور میشود که قسمت پنجم مجموعه مزبور را که «در بیان کاغذ و رنگهای الوان» است، و جناب اذکایی با عنوان «رساله خط» آنرا نشر داده‌اند، بنده با مقدمه و شرح لغات و اصطلاحات و افزایش فصلی مشابه آن از تذکره گلستان هنر تألیف قاضی احمد بن میرمنشی قمری، هفت سال پیش در شماره سوم از دوره چهاردهم نشریه دانشکده ادبیات تبریز (ص ۲۸۷ - ۳۹۶) بطبع رسانیده‌ام. مطالعات دیگری

پرتال جامع علوم انسانی

۱ - رک: لایحه سوم از خانه خلاصه الانصار، نسخه شماره (۲۳۴) کتابخانه مجلس، و دانشمندان آذربایجان (ص ۳۹۴) و شهر آشوب در شعر فارسی تألیف نگارنده (ص ۳۵).